

نگاهی دیگر به توس

فاطمه جهان پور
دانشگاه فردوسی مشهد

در متون تاریخی و جغرافیایی نام توس هم بر پهلوانی ایرانی و هم بر منطقه‌ای در خراسان اطلاق می‌شود. در پنجمین یشت اوستا بندهای ۵۳ و ۵۸ نام توس به عنوان یلی جنگجو آمده است که در برابر پسران دلیر ویسه در گذرگاه خشثروسوک (xšaθrō.suka) در بالای کنگ بلند مقدس می‌جنگد و از ایزد بانو «اردویسوراناهید» تقاضای کمک و یاری می‌کند. (دوستخواه، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۰۷؛ ج ۲، ص ۹۶۴ و ۹۶۵؛ Geldner, 1889, Vol II, p: 90)

درباره نام توس، معنای آن و ریشه کلمه تاکنون نظر دقیقی ابراز نشده است. «بارتلمه» دانشمند آلمانی برای واژه tusa ریشه taoš را پیشنهاد داده است. این ریشه دارای دو معنی خالی، تهی و پوک و نیز آزاد، ول و رها است. (Bartholomae, 1904, p: 642 & 657) البته رایخلت در ترجمه واژه taos تنها به معنی خالی و تهی بسنده کرده و ساخت taošaya را به معنای تهی شدن و سرخویش را از دست دادن آورده است. (Reichelt, 1911, p: 231؛ دوستخواه، ۱۳۸۳، ص ۵۶۷ و ۵۷۱)

از طرف دیگر «مایر هوفر» ذیل واژه tusa او را قهرمانی دلاور و جنگاوری ایرانی می‌داند و در توضیح این کلمه ترکیب tusāspa را به معنی دارنده اسب رها شده می‌آورد و معادل سانسکریت آن را tušāspa می‌نویسد که در واقع ترکیبی از صورت ضعیف شده فعل taoš به اضافه اسم aspa است که این جا معنی ول، آزاد و رها، که معنی دیگری برای ریشه taoš بوده، به کار رفته است و می‌نویسد صورت وادیی واژه‌های tūs و taus، واژه‌های tōš و tūs و tūš است. (Mayrhofer, 1977, p: 81) ژینو نیز توس را از خلاصه نام توزاسپا به معنی کسی که اسبان سرگردان و رها دارد، آورده است. (Gignoux, 1986, p: 168) به این ترتیب شاید بتوان ریشه taoš را برای واژه tusa پذیرفت؛ که در واقع tusa از صورت ضعیف شده ریشه taoš با تبدیل حرف š به s که در دوره باستان بسیار رایج بوده، آمده است.

کلمه taosa که صورت افزوده واژه tūs است، در ترکیب اسم hu taosa نام همسر و خواهر ویشناسپ نیز آمده است. (Justi, 1963, p: 139) یازدهمین یشت اوستا، هوتوسا را زنی از خاندان نوذز دانسته که دارای برادران بسیار است (رام یشت، کرده نهم، بند ۳۵، منقول از گزارش دوستخواه، ۱۳۷۰، ص ۴۵۳) و در متن یادگار زیران او همسر گشتاسب شاه است که سی فرزند پسر و دختر دارد. (ماهیار نوایی، ۱۳۷۴، ص ۶۳)، در زیرنویس این واژه، بارتلمه taosa را اسم مذکر به معنی کسی که رانهای پهن و بزرگ دارد، آورده است (Bartholomae, 1904, p: 1822) که شاید منظور انسانی قوی و دلیر باشد و احتمالاً به نوعی اشاره به توس، یل جنگاور مذکور در اوستا باشد.

با این تفاسیر، در اوستا نام توس بر سرزمینی اطلاق نشده است و این که برخی محققین به تأیید نظر اسفندیار جی، سرزمین اورو urva را که بر طبق بند ۱۱ فرگرد اول وندیداد، هشتمین سرزمین آفریده شده توسط اهورا است و دارای چراگاههای پر بار است، با منطقه توس یکی دانسته‌اند (دوستخواه، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۹۳۰)، نمی‌تواند نظر چندان درستی باشد. البته برخی محققان نظیر دارمستتر آن را با سرزمین پر بار و حاصلخیز مسان (mesene) که در پایین فرات قرار دارد، یکی دانسته است. (Darmesteter, 1960, p: 11; Bartholomae, 1904, p: 404)

در متون پهلوی نام توس علاوه بر یک شخصیت پهلوانی، به شهر و کوهی نیز اطلاق می‌شود. کتاب شهرستانهای ایران، بنیان‌گذار شهر توس را توس نوذران می‌داند که نهصد سال سپاهید بوده است. (عریان، ۱۳۷۱، ص ۶۵) توس پهلوان ایرانی پسر نوذر و نوه منوچهر می‌باشد. پدرش مدت هفت سال پس از منوچهر پادشاهی کرد و سپس به دست اسفندیار تورانی کشته شد.

توس مدت‌ها سپاهید کاووس (اتابکی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۹) و کیقباد و کیخسرو بود و چندی مدعی تاج و تخت کیخسرو شد؛ ولی در این راه موفق نشد و پادشاهی در این خاندان با پدرش نوذر پایان یافت. توس در جنگ با تورانیان به همراه کیخسرو دلیرها کرد و

کیخسرو به پاس دلاوریهایش، سپاهبدی لشگر و نگهبانی درفش کاویانی را به او سپرد و او را حاکم خراسان کرد. توس هنگامی که کیخسرو به قصد سفر به جهان دیگر رو به کوه و بیابان نهاد، به بدرقه او رفت و با غایب شدن کیخسرو، او نیز در زیر برف جان سپرد. در سنت مزدستان او از جمله جاودانیهاست که در پایان جهان به همراه سوشیانس خواهد بود. (راشد محصل، ۱۳۶۶، ص ۶۳؛ بهار، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۵۳۶، ۲۱۶ و ۲۱۷؛ رستگار فسایی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۶۶۸ و ۶۶۱؛ اوشیدری، ۱۳۷۱، ص ۲۲۴؛ یاحقی، ۱۳۷۵، ص ۲۹۸؛ Justi, 1963, p:322; Kanga, 1900, p:226)

مؤلفان زین الاخبار و نزهة القلوب جمشید پیشدادی را بنیان گذار شهر توس می دانند و می افزایند پس از خرابی این شهر، توس نوذر آن را تجدید عمارت کرد و به نام خود منسوب گردانید. (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۳ و ۴۸؛ مستوفی، ۱۳۶۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۱) در بندهش نام توس هم بر شهر و هم بر کوه اطلاق شده است؛ چنان که محل «چشمه سو» را بر سر کوه توس می داند و در توصیف شهر توس می نویسد که رودخانه کاسه رود به شهر توس می آید و در آن جا آن را کسفرود می خوانند و کوه کدروسپ در این شهر واقع است. (بهار، ۱۳۶۹، ص ۷۲ و ۷۶ و ۷۷؛ بهار، ۱۳۴۵، ص ۱۵۹)

اگر از جهان اسطوره پا بیرون گذاریم، منطقه ای در دشت توس خواهیم یافت که احتمالاً می توانیم آن مکان را توس کهن بدانیم. این منطقه سه تپه واقع در محدوده بین روستاهای «توپ درخت»، «دوین» و «قره تپه» در شمال غربی مشهد و غرب تابران در جهت غربی دشت توس است.

این سه تپه در فاصله بسیار نزدیک به هم و با یک توالی زمانی استمرار حیات ۵ تا ۶ هزار ساله را در منطقه گواهی می دهد و قدمت و مخصوصاً وسعت تپه ها (به ویژه تپه توپ درخت) باعث این گمان می شود که توس قبل اسلام باید در منطقه ای به این وسعت و عظمت بوده باشد. چنین محوطه عظیمی در تمام دشت توس یافت نمی شود و علاوه بر آن، خاموشی حیات آن در اوایل دوره اسلامی، گمان مذکور را قوی تر می کند. حیات این منطقه ظاهراً از قره تپه با قدمت حدود هزاره پنجم ق.م آغاز می شود و سپس در تپه دوین با آثار معماری ادامه می یابد و در بزرگترین محوطه با پهنه حدود دو هکتار، در اوایل اسلام خاتمه می یابد. این محوطه اخیر عظمتی شایسته دژ استوار توس را دارد. (لباف خانیکی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۲)

منطقه ای که این محوطه های باستانی در آن قرار دارد، یکی از بهترین نقاط آب و هوایی دشت توس است و از نظر منابع آب جایگاهی مناسب را داراست. این منطقه هم در پایین دست برخی منابع آب دشت قرار دارد که تا همین یک سده پیش، بخشی از آب مشهد را تأمین می کرد، و هم نسبت به مشرق دشت توس، برای مقابله با اقوام مهاجم شرقی و شمال شرقی موقعیت دفاعی بهتری داشت.

دریافت اطلاعات بیشتر درباره تعیین دقیق قدمت این محوطه و مشخصات تاریخی و تمدنی آن منوط به مطالعات میدانی باستان شناسی و انجام کاوش در آن است.

به لحاظ تاریخی تا دوره ساسانی نام توس به صورت جای نام، مشخصاً در متون و منابع نیامده و در کتیبه های دوره هخامنشی شهرهای شمال شرق کشور با نام ایالت پرتوه، جزیری از قلمرو امپراتوری هخامنشی بوده است. (Kent, 1953, p:117) در دوره اشکانی نیز نامی از این شهر در دست نیست؛ اما در دوره ساسانی جز چند مورد که مشخصاً حوادثی در این شهر اتفاق می افتد، تاریخ توس را باید در لابه لای حوادث و تاریخ منطقه خراسان جستجو کرد.

حضور اقوام بدوی ترک نژاد همچون هونها و سکاها که در آن سوی مرزهای شرقی ایران می زیستند و با حملات متوالی خود در نواحی شرقی آشفته گی را برای منطقه خراسان و درگیری را برای حکومت های مرکزی ایران به وجود می آوردند، از همان آغاز مشکل عمده و دغدغه فکری شاهان ساسانی بود. این حملات و کشمکش های دراز مدت به لحاظ سیاسی تأثیر زیادی بر تاریخ منطقه شرق ایران و به خصوص خراسان داشته که توس هم متأثر از آن بوده است.

اردشیر بابکان (۲۴۰-۲۲۴ م.) بنیان گذار دولت ساسانی پس از چیرگی بر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی و تصرف نواحی غربی، متوجه مناطق شرقی شد. او در نواحی سیستان و گرگان لشکر کشی های کرد و توانست از بقایای شاهزادگان اشکانی خلع ید کرده، این مناطق را در قلمرو دولت ساسانی در آورد. شاپور اول (۲۷۰-۲۴۰ م.) نیز در ناحیه نیشابور فرمانروایی تورانی به نام پهلپزک را کشت و دستور ساخت شهر نیشابور را داد. (عریان، ۱۳۷۱، ص ۶۵)

به نظر برخی این شهر که در مسیر جاده تجاری ابریشم ساخته شده بود در تاخت و تازهای اقوام بدوی ترک نژاد، شاید مرکز

اداری امن‌تری نسبت به توس بوده است. (یارشاطر، ۱۳۷۷، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۷۶) در کتیبه کعبه رزتشت، به نقل از شاپور، تمام سرزمینهایی که تا آن زمان به تصرف درآمده بود ذکر شده و در مورد نواحی شرقی از سرزمینهای مرو، هرات، سراسر ابرشهر، کرمان و سکستان نام می‌برد. (عریان، ۱۳۸۲، ص ۷۰؛ لوکونین، ۱۳۶۵، ص ۲۰۴)

حضور این اقوام بدوی نه تنها موجب ناامنی و آشفتگی در مرزهای شرقی ایران بود، بلکه گاه پناه و پشتیبان خوبی برای مدعیان تاج و تخت سلطنت محسوب می‌شد که همین مسأله نگرانی‌های زیادی را برای دولت مرکزی فراهم می‌آورد، به گونه‌ای که در زمان بهرام دوم ساسانی (۲۹۳-۲۷۴ م.)، برادرش هرمزد سکان‌شاه به حمایت عده‌ای از مردم سکایی و کوشانی این ناحیه سر به طغیان برداشت که در نهایت با شکست رو به رو شد. (کریستین سن، ۱۳۷۰، ص ۳۲۰؛ لوکونین، ۱۳۶۵، ص ۱۷۵) پس از بهرام دوم، هرمزد دوم (۳۰۹-۳۰۲ م.) برای ایجاد آرامش و برای تسلط بر مناطق شرقی ناچار شد که با شاه‌دختی کوشانی - دختر کابل‌شاه - ازدواج کند و آنان را به حفظ صلح وادارد. (زرین کوب، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۸۸) شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.) نیز در کارنامه حکومتی اش جنگ‌هایی را در مرزهای شرقی ثبت کرده است. وی پس از متوقف شدن جنگ‌هایش در غرب، با طوایف خیونی و سکایی که باعث ناامنی و آشوب در شرق شده بودند، جنگید و آنان را مطیع و متحد خویش ساخت. (دریایی، ۱۳۸۳، ص ۲۳؛ زرین کوب، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۹۶)

محل وقوع مرگ یزگرد اول ساسانی (۴۲۰-۳۹۹ م.) را برخی منابع شهر توس، در کنار چشمه سو می‌دانند. (فردوسی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۹۹-۱۲۹۷) در زمان بهرام پنجم - بهرام گور - (۴۳۸-۴۲۰ م.) نیز آشوبهایی در نواحی شرقی توسط طوایف هپتالی صورت گرفت که سرکوب شد. حدوداً در همین دوران «موسی خورنی» مورخ ارمنی در اثر ارزنده خود جغرافیای موسی خورنی که بر مبنای کتاب جغرافیای بطلمیوس نوشته شده، ابرشهر را به عنوان یکی از استانهای ۲۶ گانه ناحیه خراسان ذکر کرده که در سال ۴۳۰ م. و به دنبال آن شهر توس در سال ۴۹۹ م. به صورت اسقف نشینی نسطوری درآمده بود. (مارکوارت، ۱۳۷۳، ص ۳۸ و ۱۵۱؛ مارکوارت، ۱۳۸۳، ص ۳۴) از طرفی بنا به نقل کتاب گزیده‌های زادسپرم محل آتشکده "آذرسودی مهر" که به نظر می‌رسد با آتشکده "آذربرزین مهر" یکی باشد، در توس واقع است. (راشد محصل، ۱۳۶۶، ص ۱۱) با توجه به این مطالب شاید بتوان گفت توس در این دوره به لحاظ مذهبی اهمیت زیادی داشته است که هم مرکز مهم دینی برای زرتشتیان بوده که یکی از معتبرترین آتشکده‌ها در آنجا واقع گردیده بود و هم مرکزی مذهبی برای مسیحیت نسطوری بوده است. در زمان یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸ م.) تاخت و تاز اقوام کیدار و خیون امنیت مناطق شرق را تهدید می‌کرد. یزدگرد نیروی خود را در نیشابور متمرکز ساخته و از آنجا حملات سختی بر این قبایل انجام داد و توانست این اقوام را مجبور به شکست و عقب‌نشینی به صحراهای ماوراءالنهر کند. (زرین کوب، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۰۵)

بدنبال آن در زمان پادشاهی پیروز (۴۸۴-۴۵۹ م.) طوایف هپتالی یا هیاطله به نواحی طخارستان و کوشان آمده و کیداریان را به حدود رنج و بلوچستان رانده بودند. پیروز چندین نوبت با هپتالیها که در نواحی شرقی نگرانیهایی را ایجاد کرده بودند، جنگید و توانست بر آنها غلبه کند. اما در یکی از نبردها، هیاطله پیروز شدند و در برابر گروگان گرفتن قباد فرزند پیروز، پیروز را آزاد کرده و قرارداد صلحی بستند. (دریایی، ۱۳۸۳، ص ۴۰) اما در نهایت در جنگی دیگر که پیروز برای آزادی فرزندش با هیاطله داشت، خود به دست آنها کشته شد، کشور دچار هرج و مرج شد و هیاطله توانستند تا نواحی هرات و مروالروند پیشروی کنند. (زرین کوب، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۰۹؛ کریستین سن، ۱۳۷۰، ص ۳۹۵ تا ۳۹۷)

پس از مدتی قباد به قدرت رسید (۵۳۱-۴۸۸ م.) و پس از آن که به دین مزدکی گروید با مخالفت جدی روحانیون و نجای دربار روبرو شد و نتیجه آن خلع وی از قدرت و روی کار آمدن جاماسپ برادرش بود. قباد دوباره به شرق و دربار هیاطله رو آورد و در مسیر حرکت به شرق به ابرشهر وارد و با دختر یکی از بزرگان شهر ازدواج کرد. (بته کن، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۵۵) قباد پس از دو سال به کمک هیاطله که مدت‌ها در میانشان زندگی کرده بود، توانست مجدداً حکومت را به دست گیرد. (دریایی، ۱۳۸۳، ص ۴۲ و ۴۳)

در زمان خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م.) قلمرو دولت هیاطله که کاملاً ضعیف و متزلزل شده بود میان ایران و خاقان ترک تقسیم شد و رود جیحون مرز ایران و سرزمین خاقان شد. (کریستین سن، ۱۳۷۰، ص ۴۹۵؛ دریایی، ۱۳۸۳، ص ۴۴؛ زرین کوب، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۲۳) اما این مسأله به معنای رفع غائله شرق نبود. در دوره حکومت هرمزد چهارم (۵۹۰-۵۷۹ م.)، پسر

انوشیروان مرزهای شرقی کشور توسط طوایف بدوی ترک نواحی جیحون مورد تاخت و تاز قرار گرفت. این فتنه توسط بهرام چوبین سردار ایرانی که از خاندان اشرافی مهران بود، سرکوب شد و او توانست ترکان را در نزدیکی هرات شکست دهد. (فرای، ۱۳۸۲، ص ۵۳۲؛ دریایی، ۱۳۸۳، ص ۴۷) در سال ۵۹۱ م. زمانی که خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰ م.) با حمایت رومیان توانست بهرام چوبین را شکست داده و به تخت سلطنت بازگشت کند، بسطام را مرزبان ناحیه خراسان یعنی قومس تا گرگان و هرات کرد. (زرین کوب، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۲۳) اما پس از مدتی با شورش وی روبرو شد که با حمایت پادشاهان محلی کوشانی ادعای استقلال کرده بود و در نهایت خسرو پرویز توانست در سال ۵۹۶ م. آن را سرکوب کند. (زرین کوب، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳۳ و ۲۳۴) در سال ۶۱۶-۶۱۷ م. که کوشانیان در مرزهای شرقی مزاحمت‌هایی ایجاد کرده بودند، خسرو پرویز مرزبان سابق ایالت ورکان (هیرکانیه) را با نیرویی به خراسان فرستاد. او توانست با سرعت بر نیروهای کوشانی حمله برد. در نتیجه کوشانیان عقب نشستند و او موفق شد در ایالت توس و در استان ابرشهر اردو بزند، سپاهش را مستقر کند و آرامشی را در ایالت شرقی برقرار سازد. (مارکوارت، ۱۳۷۳، ص ۱۳۴ و ۱۳۵)

آشفته‌گی‌های مرزهای شرقی و حملات اقوام بدوی آن سوی جیحون به خراسان تا پایان دوره ساسانی ادامه داشت اما فتوحات مسلمانان در ناحیه غرب ایران، توجه دولت ساسانی را از مرزهای شرق کاست. بدنبال پیشروی اعراب در سرزمین‌های غربی ایران‌شهر، یزگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی به شرق عقب نشینی کرد. اما بسیاری از شهرهای ایالت شرق از پذیرفتن و یاری او امتناع کردند و در نهایت اعراب پس از فتح نواحی غربی ایران به مرزهای شرقی ایران پیش آمدند و در سال ۳۱ هجری ابرشهر و توس و ایبورد و نسا و سرخس برخی به جنگ و برخی به صلح به دست مسلمانان افتاد. (مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۴ تا ۶، ص ۸۶۸) در دوره ساسانی و تا سال‌ها پس از ورود اعراب به ایران، حکمرانان توس و نیشابور را اصطلاحاً کنارنگ می‌گفتند و خاندانی بدین نام در تاریخ این منطقه مشهورند. واژه کنار از اسم *karana* که کلمه‌ای اوستایی و به معنی مرز، کنار و انتهاست گرفته شده. (Bartholomae, 1904, 451) که در نتیجه تحول زبانی و رسیدن به دوره میانه قاعده قلب در آن اتفاق افتاده و به واژه *kanār* با همان معنی تبدیل شده است. در زبان پهلوی واژه *kanār* و *kanārang* به معنی کنار، مرز، کناره و سامان است. (Mackenzie, 1971, p:49) در فرهنگ لغت فرس اسدی کنارنگ را مرزبان صاحب طرف می‌داند. (اسدی توسی، ۱۳۶۵، ص ۱۶۰) در برخی فرهنگ‌ها کنارنگ را حاکم ولایت، سپهبد، ملک، مرزبان و صاحب طرف دانسته‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۱۸۶۰۵؛ اوبهی هروی، ۱۳۶۵، ص ۲۸۶؛ وفایی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۱؛ جهانگیری، ج ۱، ۱۳۵۹، ص ۲، ۱۸۶۶؛ دهلوی، ۱۳۵۲، ص ۲۰۸؛ قزوینی، ج ۲، ۱۳۳۲، ص ۷۴) برخی کنارنگ را لقب حکمرانان ایالت مجاور شاهنشاهی کوشانی یا هیاطله می‌دانند. (فرای، ۱۳۶۳، ص ۲۹) به طوری که گوساناستاد که بر سرزمینی دوردست در همسایگی هفتالیان حکومت می‌کرد، عنوان کنارنگی مرز هیاطله را داشت. او همانی بود که زمانی که قباد به آئین مزدک گروید، پیشنهاد قتل وی را داد. (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲، ص ۴۲۴) به تدریج این واژه به صورت کنارنگ به ضم اول و با همین معنی رواج یافت.

بر این اساس به نظر می‌رسد این اصطلاح در واقع یک منصب نظامی و کشوری بوده که به خاندانهای ممتاز و اشرافی آن زمان اختصاص داشته است و گاه به صورت موروثی به یک خاندان محدود می‌شد. البته این اصطلاح با توجه به معنی آن می‌توانسته برای حکمرانان مناطق مختلف سرزمین ایران به کار رود. به طوری که در برخی منابع آمده است اگر سفیری از ممالک دیگر به دربار ساسانی می‌آمد در مسیر راه کنارنگان ولایات از او استقبال و پذیرایی می‌کردند. (حبیبی، ۱۳۶۳، ص ۵۱۸) اما در منابع بیشترین کاربرد این اصطلاح در منطقه شرق ایران و بخصوص شهرهای توس و نیشابور دیده می‌شود.

برخی محققین معتقدند که مقام کنارنگی حداقل از زمان پیروز، پادشاه ساسانی تا سقوط این سلسله موروثی و شاید به دوران پیش از ساسانیان تعلق داشته که در لشگرکشیهای اردشیر آزادانه خود را به انقیاد وی در آورده بودند. (مارکوارت، ۱۳۷۳، ص ۱۵۰؛ پیگولوسکایا، ۱۳۷۲، ص ۴۲۴) و پس از حمله اعراب به ایران نیز در ازای پرداخت مبلغی گزاف با اعراب صلح کردند و هم چنان به حکومت‌های محلی خود ادامه دادند به طوری که الحاکم مؤلف تاریخ نیشابور صریحاً به این مسأله اشاره می‌کند. (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵، ص ۲۰۷)

کاربرد واژه کنارنگ به شکل‌های مختلف در متون نخستین پس از اسلام همچون «کناری» حاکم ابرشهر (طبری، ج ۵، ۱۳۷۵، ص ۲۱۵۶)، «کنازتک» مرزبان توس (بلاذری، ۱۳۶۴، ص ۱۶۰)، گنار شاه نیشابور (ابن خردادبه، ۱۳۷۰، ص ۳۲) نشان دهنده آنست که منصب مرزبانی و سرحداری با عنوان خاص کنارنگی اختصاصاً به ولایات توس و نیشابور تعلق داشته که هم امور

حکومتی این نواحی را بر عهده داشتند و هم در زمان جنگ‌ها مانند سرداران دیگر زیر فرمان سپاهبدان نقشی اساسی ایفا می‌کردند. و از آنجا که عموماً این منصب در یک خاندان به شکل موروثی در می‌آمد خاندانهایی در خراسان به نام کنارنگیان مشهور بودند. در مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصور، یکی انساب ابومنصور عبدالرزاق را کشمهان کنارنگ می‌داند و در بیان انساب وزیر وی ابومنصور المعمری یکی از اجداد او را گرانخوار بن کنارنگ می‌نویسد. (قزوینی، ج ۲، ۱۳۳۲، ص ۷۳ تا ۱۹۰) و در توصیف دلاوریهای کنارنگ - جد ابومنصور المعمری - در جنگهای مربوط به دروه خسرو پرویز سخنانی بسیار می‌آورد که هم نشان دهنده آن است که کنارنگی یکی از مناصب مهم نظامی بوده است که در جنگها در کنار شاهان ساسانی حضور داشتند و دیگر آنکه این منصب تبدیل به نام خاندانی در خراسان شده است که تا قرون ۴ و ۵ هجری همچنان از خاندانهای شاخص این منطقه محسوب می‌شده‌اند. شخص ابومنصور عبدالرزاق که از خاندان کنارنگیان و بزرگ این خاندان بود و کنارنگی توس را برعهده داشته، در زمان سامانیان دوبار عهده‌دار امارت خراسان بود. (زرین کوب، ج ۲، ۱۳۷۱، ص ۲۰۸) منطقه‌ای نیز به نام کنارنگ در جلگه نیشابور واقع است که برخی معتقدند آتش فرنیخ در این ناحیه بوده است. (کریستین سن، ۱۳۷۰، ص ۲۴۱)

ورود مسلمانان به ایران و ظهور اسلام، دگرگونیهای بنیادی ایجاد کرد که توس هم از آن بی‌نصیب نماند. پناه آوردن یزدگرد سوم به حدود نیشابور و توس باعث شده تا کتابها اشارتی به این منطقه هم زمان با ورود مسلمانان داشته باشند. از مجموع این روایتها، که عمدتاً شامل شرح حضور یزدگرد در توس و امتناع محترمانه کنارنگ (حاکم توس) از پذیرش شاه فراری در داخل شهر؛ سازش کنارنگ با اعراب و فتح خراسان به دست مسلمانان است، بر می‌آید که توس یکی از نواحی نیشابور و دارای اهمیتی قابل توجه بوده است. (بلاذری، ۱۳۶۴، ص ۱۶۰؛ ریاحی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۰)

ماجرای گریز یزدگرد سوم و حمله عرب، پای توس و کنارنگ حاکم آنجا را در متون تاریخی دوره اسلامی به میان می‌کشاند. یزدگرد که در پی شکستهای پیاپی از مسلمانان به سوی شرق عقب نشینی می‌کرد، به توس پناه برد که گویا قلعه‌ای محکم داشت. زمان این ماجرا در خراسان و حضور اعراب در متون تاریخی مورد اختلاف است و از آخر دهه دوم هجری تا سال ۳۱ ه. ق. روایتهای مختلف شده است که البته بنا به قراین، باید سالهای ۲۹ تا ۳۱ ه. ق. درست باشد.

باز هم در این جا حضور کنارنگ حاکم توس پر رنگ است. او که دریافته بود پایان خوشی برای یزدگرد نیست، از پذیرفتن او در داخل حصار شهر خودداری کرد و با دادن هدایایی به شاه، به بهانه ناکافی بودن امکانات برای پذیرش شاه و خدم پر شمار او، یزدگرد را آواره راه مرو ساخت، حتی روایتی، کنارنگ را تحریک کننده مسلمانان در حمله به خراسان می‌داند. (قوطانیان، ۱۳۴۱، ص ۶۳) اگر این اشاره را هم نپذیریم، از فرجام کار و سازش کنارنگ با مسلمانان آن قدر بر می‌آید که حاکم توس اهل سازگاری و تدبیر بوده، و تمایلی به ایستادگی و نبرد با تازه‌واردان نیرومند نداشته است. این مطلب بعداً به صورت فضل تقدم توسیان در اسلام آوردن مطرح شد. (مقدسی، ج ۲، ۱۳۶۱، ص ۴۶۸)

چنان که قبلاً ذکر شد این کنارنگ از خاندان نژاده ایرانی بوده که از چند نسل قبل، حکومت توس را عهده داشته‌اند. تدبیر وی در برابر مسلمانان، موقعیت وی را بعد از استقرار حکومت اسلامی در خراسان تغییر نداد و حتی خاندان او تا آخر حکومت امویان و آغاز انقلاب ابومسلم، در توس صاحب جاه بودند. (اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۸)

چند اشاره به قلعه شهر توس در زمان حضور یزدگرد سوم و اعراب و نقش کنارنگ در بر افتادن نیشابور؛ نیز اشاره طبری مبنی بر نقش توس در عبور مسلمانان از منطقه و حمله به مرو، اهمیت نظامی و سوق الجیشی توس را - که از دوره ساسانیان به ارث برده بود - تأیید می‌کند. چنان که پیشتر آمد، توس و نیشابور در دوره ساسانی در نتیجه حمله‌های کوشانیان از شمال شرق نقش مرزی و پایگاه نظامی به خود گرفت و در حمله اعراب آشکار شد که ناحیه توس دروازه ورود به ویران است و اهمیت منطقه بار دیگر نشان داده شد. حاکم توس هم از این موقعیت استفاده کرده، با سازش با اعراب و پرداخت خراج به آنها، از در صلح درآمد و در جریان فتح نیشابور و حتی مرو، نقشی ایفا کرد. (اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷)

متون اشاره می‌کنند که در آن زمان هم توس در شمار ولایات نیشابور بود و میزان خراج تقدیمی توس به اعراب، به نسبت نیشابور، این مطلب را تأیید می‌کند.

بعد از اسلام، تا میانه و شاید اواخر سده دوم هجری توس باستانی در جای خود استوار بود و پس از این زمان، به درستی مشخص نیست که به چه علتی ناگهان متروک و ویران می‌شود. حاصل این ویرانی را شهید بلخی (متوفی ۳۲۵ ه. ق.) در اواخر سده

سوم و اوایل سده چهارم هجری چنین بیان می‌کند:

دوشم گذر افتاد به ویرانه‌ی توس دیدم جغدی نشسته جای طاووس
گفتم چه خبر داری از این ویرانه گفتا خبر این است که افسوس افسوس
و مسلم است که ویرانی مورد اشاره شاعر در نوغان و تابران نبوده؛ زیرا در آن دوران، آن دو شهر رونق داشته
اند. (مقدسی، ج ۲، ۱۳۶۱، ص ۴۶۷؛ یعقوبی، ۱۳۴۳، ص ۵۳)
البته طرح دقیق جا به جایی شهرهای توس و به ویژه وضعیت توس پیش از اسلام نیازمند حفاریهای باستان‌شناسی و
پژوهش‌های میدانی مفصل در محوطه‌های باستانی ذکر شده دارد.

کتابشناسی منابع:

- ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ترجمه حسین قره چانلو، ناشر مترجم، ۱۳۷۰.
- اتابکی، پرویز، واژه نامه شاهنامه، تهران، فرزانه، ۱۳۷۹.
- اسدی توسی، لغت فرس، تصحیح مجتبیایی و صادقی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۵.
- اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
- انجوشیرازی، میرجمال‌الدین، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹.
- اوبهی هروی، سلطانعلی، فرهنگ تحفه الاحباب، تصحیح تقی زاده و ریاضی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۵.
- اوستا، جلیل دوستخواه، تهران، مروارید، ۱۳۷۰.
- اوشیدری، جهانگیر، دانشنامه مزدیسنا، تهران، مرکز، ۱۳۷۱.
- بته کن، علی، "ابرهشهر"، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۰، ج ۲.
- بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، سروش، ۱۳۶۴.
- بهار، مهرداد، بندهش، تهران، توس، ۱۳۶۹.
- بهار، مهرداد، واژه نامه بندهش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- پورداود، ابراهیم، یشت‌ها، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
- پیگولوسکایا، شهرهای ایران، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۲.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، تاریخ نیشابور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۵.
- حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان پس از اسلام، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- دهلوی، حاجب‌خیرات، دستورالافاضل، به اهتمام نذیر احمد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- راشد محصل، محمد تقی، گزیده‌های زادسیرم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- رایخلت، هانس، رهیافتی به گاهان زرتشت و متن‌های نوآوستایی، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.
- رستگار فسایی، منصور، فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷۹.
- ریاحی، محمد امین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷۲.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، روزگاران ایران، تهران، سخن، ۱۳۷۴.
- طبری، محمدجری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵.
- عریان، سعید، راهنمای کتیبه‌های ایرانی، تهران، میراث فرهنگی، ۱۳۸۲.
- عریان، سعید، متون پهلوی، تهران، کتابخانه ملی ایران، ۱۳۷۱.

- فرای، ریچارد نلسون، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش، ۱۳۶۳.
- فرای، ریچارد نلسون، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تهران، هرمس، ۱۳۸۲.
- قزوینی، محمد، بیست مقاله، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۲.
- قوطانیان، سمبات، "طوس"، نشریه فرهنگ خراسان، س ۴، ش ۱ و ۲، ۱۳۴۱.
- کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
- گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- لباف خانیکی، رجبعلی، "دشت توس از دیدگاه باستان شناسی"، پاژ، ش ۱۳ و ۱۴، ۱۳۷۳.
- لو کونین، ولادیمیر گریگوریچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت رضا، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مار کوارت، یوزف، ایرانشهر، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳.
- مار کوارت، یوزف، ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، طهوری، ۱۳۸۳.
- ماهیارنوبی، یحیی، یادگار زریران، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
- مستوفی، حمدالله، نزه القلوب، تصحیح لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التفسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۴.
- وفایی، حسین، فرهنگ فارسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- یارشاطر، احسان، تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ج ۳، ۱۳۷۷.
- یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- Avesta, Karl F Geldner, Stuttgart, 1889.
- Bartholomae, Christian, Altiranisches Wörterbuch, Strassburg, 1904.
- Darmesteter, James, Le Zand-Avesta, Paris, 1960.
- Gignoux, Philippe, Iranisches Personennamenbuch, Band 2, Wien, 1986.
- Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch, Hildesheim, 1963.
- Kanga, Complete Dictionary of the Avesta Language, Bombay, 1900.
- Kent, Ronald, Old Persian, New Haven, 1953.
- Mackenzie, D.N., A Concise Pahlavi Dictionary, London, 1971.
- Mayrhofer, Manfred, Iranisches Personennamenbuch, Band 1, Wien, 1971.
- Reichelt, Hans, Avesta Reader, Strassburg, 1911.

این مقاله در شاهنامه پژوهی، دفتر نخست، زیر نظر دکتر محمدرضا راشد محصل، بهار ۱۳۸۵ به چاپ رسیده است